

از : مهدی محقق

### یادداشت‌هایی در باره منظومه ویس و رامین

داستان شیرین و دلپسند ویس و رامین که فخرالدین اسعد گرگانی شاعر معروف قرن پنجم آنرا برشته نظم کشیده از داستانهای کهن بشمار میرود و حتی پیش از آنکه بشعر فارسی درآید شهرت داشته است چنانکه ابونواس شاعر عرب که در قرن دوم هجری میزیسته در یکی از فارسیات خود بدان اشاره میکند :

وما یتلون فسی یشروین دَستَبی و فرجرداتِ رامین و ویس  
در باره اصل و ریشه این داستان دانشمندان اروپائی و ایرانی تحقیقاتی کرده‌اند که از میان آنان خاورشناس مشهور مینورسکی و دانشمند ارجمند آقای مجتبی مینوی سهم بیشتری دارند .

نکته‌ای را که نگارنده میخواهد در این مقاله بیان کند اینست که هر کس ویس و رامین منظوم را مطالعه کند اثری محسوس از زبان و ادبیات پهلوی و آئین و رسوم کهن ایران در آن می‌یابد ، چه آنکه کلمات صورت کهنه خود را تا اندازه حفظ کرده و مانند شاهنامه فردوسی بسیاری از لغات در حد فاصل پهلوی و فارسی قرنهای بعد قرار دارد و ما برای نمونه بموارد زیر اکتفا میکنیم :

همیشه نام نیکو دوست دارد ابی حقی که باشد حق گزارد (ص ۱۶)  
کلمه ابی در پهلوی ابی بوده و در فارسی بی شده است .

سپهداری که آنجا بود بگریخت آبا دشمن بکوشش در نیاویخت (ص ۶۵)  
ابا : در پهلوی اپاک ، در فارسی با .

نباشد پاسبان اکنون ایر بام زیروزی بر آید مر ترا کام (ص ۲۴۵)  
ایر : در پهلوی ایر ، در فارسی بر .

کهی گفتم شوم سوی خراسان مه رامین بادومه ویس و مه گرگان (ص ۴۹۶)  
مه : در پهلوی ما ، در فارسی متصل آورده میشود .

که من داشن ندارم در خورتو و گر جان برفشانم برسر تو (ص ۱۵۱)

داشتن : در پهلوی دهشن ، در فارسی دهش .

جفا باشد بعشق اندر بترزین که پاداشن دهی مهر مراکین (ص ۳۷۵)  
پاداشن : در پهلوی پات دهشن ، در فارسی پاداش .

بروزت شیر همراه و بشب غول نه آبت راگذر نه رودرا پول (ص ۱۷۴)  
پول : در پهلوی یوهل ، در فارسی پل .

چو این مایه نبودی رستنی را نبودی جانور روی زمی را (ص ۳)  
زمی : در پهلوی زمیک ، در فارسی زمین .

و در ابیات زیر نمونه‌ای از کلماتی را که بیاد آورنده آئین کهن و عهد باستان است می‌توان یافت :

مرا گوید بآتش برگذر کن جهان را از تن پاکت خبر کن  
بدان تا کهنتر و مهتر بدانند کجا درویس و رامین بدگمانند (۱۹۷)  
که بیاد آورنده چگونگی سوگند در زمان باستان است .

کسسته بند کستی بر میانش چو شلوار دریده بر دورانش (۲۷۹)  
کستی کمر بند مخصوص زردشتیان است .

مه اردی بهشت و روز خرداد جهان ازخرمی چون کرخ بغداد (۲۹۲)  
روز خرداد نام ششمین روز از هر ماه شمسی بوده و زردشتیان این روز را  
گرامی میداشتند .

اگر خوانند آرش را کمانگیر که از ساری بمر و انداخت یک تیر  
تو اندازی بجان من ز گوراب همی هر ساعتی صد تیر پرتاب (۳۶۶)  
اصل داستان آرش در اوستا موجود است .

وصدها لغات فارسی نظیر پادافره ص ۲۶۱ ، کشفته ص ۱۷۳ ، جان بوز ص ۲۲۳ ،  
هوش بمعنی مرگ ص ۳۶۴ ، پتیاره بمعنی دشمن ص ۱۲۴ ، سدیکر ص ۱۷۴ در این  
کتاب وجود دارد که اگر گرد آوری شود نشان میدهد که زبان شیرین پارسی تاچه  
اندازه غنی و پر مایه است .

شاعر خوش ذوق ما در آنجا که بوصف شب میپردازد از دُب اکبر و دُب

اصغر بصورت خرس مهتر و خرس کهتر یاد میکند :

غنوده از پس او خرس مهتر چو بچه پیش اودر خرس کهتر (ص ۸۲)  
و گاهگاه اطلاع و آشنائی خود را از زبان کهن یعنی زبان پهلوی نشان میدهد .  
از آن جمله است :

زبان پهلوی هر کو شناسد	خراسان آن بود کزوی خور آسَد
خور آسَد پهلوی باشد خور آید	عراق و یارس را خور زو بر آید
خور آسان را بود معنی خور آیان	کجا ازوی خور آید سوی ایران (۱۷۱)
یکی زان شهرها اهواز ماندست	کش او آنگاه شهر رام خواندست
کنونش گر چه هم اهواز خوانند	بدقتر «رام شهرش» نام دانند
شهی خوش زندگی بودست و خوشام	که خود در لفظ ایشان خوش بودرام (۵۰۵)

ولی تأثیر زبان عرب در ویس و رامین کاملاً آشکار نیست و در کتاب‌ها هم اشاره بدان نشده و برای اولین بار استاد بزرگوار و ارجمند آقای بدیع الزمان فروزانفر در کتاب نفیس سخن و سخنوران متذکر این موضوع شده اند و چند نمونه از شعر و مثل عربی را که ویس و رامین از آن متأثر بوده ذکر کرده اند البته حال و مقام بیش از آن را در آن کتاب اقتضا نمیکرد والا مؤلف محترم با تسلط کاملی که در دوزبان عربی و فارسی دارند از عهده این موضوع برمی آمدند .

اکنون بخوبی می توانیم دریابیم که شاعر شیرین زبان مافخرالدین اسعدگرگانی همچنانکه از زبان پهلوی متأثر بوده از زبان و ادبیات عرب نیز متأثر شده است و در موارد بسیاری تأثیر قرآن و احادیث و اشعار و امثال عرب را در ویس و رامین میتوان یافت .

نگارنده آنگاه که بمطالعه این کتاب می پرداخت یادداشتهائی در این باره فراهم آورد که قسمتی از آن بنظر خوانندگان محترم میرسد . البته نمیتوان ادعا کرد که در همه این موارد شاعر تحت تأثیر ادبیات عرب بوده چه آنکه ممکن است در برخی موارد هر دو از جای دیگری متأثر شده باشند و یا آنکه صرف توارد خاطرین یا تشابه مضامین باشد ولی یادداشت و تذکر همین گونه موارد ممکن است رشته بدست جویندگان

دانش دهد و تحقیقات بعدی را درین باره تا اندازه‌ای آسان‌تر سازد اینک آن موارد :  
**الف - از آیات قرآن :**

نه بتواند مرو را چشم دیدن      نه اندیشه درو داند رسیدن (ص ۱)  
 لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ. (سوره ۶ آیه ۱۰۳)  
 چنان بودست و صفش چون سراپی      که نه آبت و میماند بآبی (ص ۳۲)  
 كَسْرَابٍ بَقِيْعَةٍ يَحْسِبُهُ الظَّمَانُ مَاءً... (۲۴-۳۹)  
 که شاهان چون بشهر نودر آیند      تباهیها و زشتی ها نمایند (ص ۱۸)  
 إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَآةَ أَهْلِهَا اذْنَةً وَكَذَلِكَ  
 يَفْعَلُونَ. (۲۷-۴۳)

اگر چه هست والا چرخ گردان      شهاب اورا نگهبان کرد یزدان (۲۵۶)  
 إِلَّا مَنْ خَطَفَ الْخَطْفَةَ فَاتَّبِعْهُ شَهَابٌ ثَاقِبٌ. (۳۷-۱۰)  
 هر آوازی بداند چون سلیمان      هزاران دیو را دارد بفرمان (۱۶)  
 وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ... وَحَشَرَ  
 لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ... (۲۷ آیه ۱۶-۱۷)  
 غرض زیشان همه خود آدمی بود      که او را فضلهای مردمی بود  
 نبات عالم و حیوان و گوهر      سراسر آدمی را شد مسخر (۵)  
 وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ  
 وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا. (۱۷-۸۲)

اگر بی اخترستی چرخ گردان      نکشتمی مختلف اوقات کیهان (۲)  
 يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْآيَةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ. (۲-۱۸۵)  
 و یا دیوان بگردون بردویند      که گفتار سروشان می شنیدند (۵۸)  
 وَحِفْظُهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبِعَهُ شَهَابٌ مُبِينٌ.  
 به نیکی لاجرم نیکی جزا بود      کجا او خود بهر نیکی سزا بود (۵۰۲)  
 هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ. (۵۶-۶۰)  
 نباید کرد ما را این همه بد      که بد را بد جزا آید ز موبد (۲۷۷)

و جزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا... (۴۲ - ۳۸)  
 شنیدستی مگر گفتار دانا که هست ایزد بهر کاری توانا (۱۳۳)  
 ... ان الله على كل شئ قدير. (۲ - ۱۹)

بقیه در شمارهٔ بعد



علی مهیری - مسجور

### غوغای مستانه

بسکه مستانه سر کوی تو غوغا کردم  
 دل بیمار نهادم بره نرگس مست  
 راز عشقش بدلم ماند و بلب آمد جان  
 جان و دل دادم و یک بوسه گرفتم ز لبش  
 جمله دلباختگان بر سر پیمان وفا  
 چونکه آشفته شد از باد صبا زلف نگار  
 خلوت عشق بدو باده و بد مستی یار  
 تا که از لعل توت آب بقا نوشیدم  
 آنچه کردی بمن ای دوست بجا بود بجا  
 خواب دیدم که در آغوش تو جان دادم دوش  
 زنده گی بود که در عالم رؤیا کردم

تا که مسجور از آن نرگس مخمور شدم  
 فتنه ها از اثر چشم تو بریا کردم